

مناظرات امام کاظم (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مناظره امام کاظم (علیه السلام) با هارون هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی)

در گفتگویی، با امام کاظم - علیه السلام - سخن را چنین ادامه داد و به آن حضرت خطاب کرده و گفت:

شما در بین عام و خاص، روا دانسته اید تا شما را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نسبت دهند و می گویند ما پسر پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستیم، با این که پیامبر - صلی الله علیه و آله - پسری نداشت، تا نسل او از ناحیه پسر ادامه یابد، و می دانید که ادامه نسل از ناحیه پسر است نه دختر و شما اولاد دختر او هستید، پس پسر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نیستید؟

امام کاظم: اگر پیامبر - صلی الله علیه و آله - هم اکنون حاضر شود و از دختر تو خواستگاری کند، آیا جواب مثبت به او می دهی؟

هارون: عجب! چرا جواب مثبت ندهم، بلکه بر این وصلت بر عرب و عجم افتخار می کنم.

امام کاظم: ولی پیامبر - صلی الله علیه و آله - از دختر من خواستگاری نمی کند و برای من روا نیست که دخترم را همسر او گردانم.

هارون: چرا؟

امام کاظم: زیرا، پیامبر - صلی الله علیه و آله - باعث تولد من شده است (و من نوه او هستم) ولی باعث تولد تو نشده است.

هارون: احسنت ای موسی! اکنون سؤال من این است که چرا شما می گوئید: «من از ذریه پیامبر - صلی الله علیه

و آله - هستیم؟ با این که پیامبر نسلی نداشت، زیرا نسل از ناحیه پسر است نه دختر، و پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - پسر نداشت، شما از نسل دختر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - حضرت زهرا - عَلَيْهَا السَّلَام - هستید، نسل حضرت زهرا - عَلَيْهَا السَّلَام - نسل پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - نخواهد بود.

امام کاظم: آیا در امانم، و اجازه می دهی جواب دهم؟

هارون: آری، جواب بده.

امام کاظم: خداوند در قرآن می فرماید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»: «و از دودمان ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام -، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند، این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم - و هم چنین زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، هر کدام از صالحان بودند» (سوره انعام، آیه 84 و 85).

اکنون از شما می پرسیم: پدر عیسی چه کسی بود؟

هارون: عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - پدر نداشت.

امام کاظم: بنابراین خداوند در آیه مذکور، عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - را به ذریه پیامبران از طریق مادرش مریم ملحق نموده است، هم چنین ما از طریق مادرمان فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - به ذریه پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - پیوسته ایم.

آن گاه فرمود: آیا بر دلیلیم بیفزاییم؟

هارون گفت: بیفزایم.

امام کاظم: خداوند (در مورد ماجرای مباهله) می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَذْغُ آبْنَانَا وَ آبْنَانُكُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسید (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را دعوت می کنیم، شما نیز زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم شما نیز از نفوس خود، آنگاه مباهله می کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» (سوره آل عمران، آیه 61)

آن گاه فرمود: هیچ کس ادّعا ننموده که پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - هنگام مباهله (یعنی نفرین کردن برای هلاکت آن کس که راه باطل را می پیماید) با گروه نصاری، کسانی را برای مباهله آورده باشد، جز علی - عَلَيْهِ السَّلَام - و فاطمه و حسن و حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - را، بنابراین از این ماجرا استفاده می شود که منظور از «أَنْفُسَنَا» (از نفوس خود) علی - عَلَيْهِ السَّلَام - است، و منظور از «أَبْنَانَا» (پسران ما)، حسن و حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - می باشند، که خداوند آن ها را پسران رسول خدا خوانده است.

هارون: دلیل روشن امام کاظم - عَلَيْهِ السَّلَام - را پذیرفت و گفت: احسن بر تو ای موسی! ... (1)

مناظره امام کاظم (علیه السلام) با هارون الرشید

روزی هارون الرشید، وجود مقدس موسی بن جعفر - عَلَيْهِ السَّلَام - را به حضور طلبید و گفت: من نمی دانم چرا

شما خود را به پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - از ما سزاوارتر می دانید؛ بلکه خود را وارث او می شمارید با اینکه چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از دنیا رفت جدّ ما، عباس، عموی پیغمبر - صلی الله علیه و آله - در حال حیات بوده و آیا با بودن عمو ارث به عموزاده که علی - علیه السلام - باشد می رسد تا از او این مقام ارجمند به شما انتقال پیدا نماید؟

حضرت ابتداء تقاضا کردند که صلاح است خلیفه در این موضوع بحثی ننماید ولیکن هارون قانع نگردید و عرضه داشت باید حتماً برتری خود را نسبت به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از ما ثابت نمائید. حضرت فرمودند: «اکنون که چنین است من به دو جهت، اولویت خود را نسبت به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از شما ثابت می کنم:

اول اینکه: پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که از دنیا رفت، دخترش حضرت زهرا - علیها السلام - در قید حیات بود و مقام فرزند (چه دختر باشد و چه پسر) از عمو مقدم می باشد، زیرا فرزند در طبقه اول ارث قرار گرفته و عمو در طبقه سوم (2) پس ما که از طرف مادر منسوب به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - می باشیم، مقدم بر شما هستیم که از طرف عمو نسبت دارید.

دوم اینکه: از خلیفه سؤال می کنم، اگر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - زنده شود و از تو دختر بخواهد آیا دختری را به او تزویج می کنی؟ هارون گفت: «صد البته، و به این وصلت افتخار هم می کنم.» حضرت - علیه السلام - فرمود: «اما اگر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از من دختر بخواهد من به او دختر نخواهم داد و البته خود آن حضرت هم هرگز تقاضای وصلت با دختر مرا نمی نماید؛ زیرا اولادهاى من، همان اولاد پیامبر - صلی الله علیه و آله - و ازدواج با نوه شرعاً حرام و ممنوع است، پس بنابراین ما بدین دو جهت آنسب به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - هستیم و نوبت به شما نمی رسد.» هارون چون چنین دید، سر به زیر انداخت و ساکت شد. (3)

حرمت شراب در قرآن

مناظره امام کاظم (علیه السلام) با مهدی عباسی در یکی از سالها مهدی عباسی وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله - با امام کاظم - علیه السلام - ملاقات کرد و برای آن که به گمان خود از نظر علمی آن حضرت را آزمایش کند! بحث «خمر» (شراب) در قرآن را پیش کشید و پرسید: «آیا شراب در قرآن مجید تحریم شده است؟» آن گاه اضافه کرد: «مردم اغلب می دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده، ولی نمی دانند که معنای این نهی، حرام بودن آن است!»

امام - علیه السلام - فرمود: «بلی. این حرمت شراب در قرآن مجید صراحتاً بیان شده است.» - در کجای قرآن؟

- آنجا که خداوند متعال خطاب به پیامبر - صلی الله علیه و آله - می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَ الْإِثْمُ وَ الْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحَقِّ ...». ترجمه: «بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز «إِثْم» (گناه) و ستم به ناحق را حرام نموده است...»

آنگاه امام - علیه السلام - پس از بیان چند موضوع دیگر که در این آیه تحریم شده، فرمود: «مقصود از کلمه "إِثْم" در این آیه که خداوند آن را تحریم کرده، همان شراب است، زیرا خداوند در آیه دیگری می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...» (4) ترجمه: «از تو در مورد شراب و قمار می پرسند، بگو در آن «اثم کبیر» (گناهی بزرگ) و سودهایی برای مردم است و گناهش از سودش بیشتر است.»

و (إِثْم) که در سوره اعراف صریحاً حرام معرفی شده در سوره بقره در مورد شراب و قمار به کار رفته است، بنابراین شراب صریحاً در قرآن مجید حرام معرفی شده است.

مهدی، سخت تحت تأثیر استدلال امام - علیه السلام - قرار گرفت و بی اختیار رو به «علی بن یقطین» (5) کرد و گفت: «به خدا قسم این فتوا، فتوای هاشمی است!»

علی بن یقطین گفت: «شکر خدا را که این علم را در شما خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - قرار داده است.» (6)

مهدی از این پاسخ ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی فرو می خورد گفت: «راست می گویی ای رافضی!!» (7)

در جستجوی حق - حَقَّانیت اسلام مناظره امام کاظم (علیه السلام) و مسلمان شدن جاثلیق مسیحیان شیخ صدوق (ره) و دیگران از هشام بن حکم (شاگرد برجسته امام صادق - علیه السلام -) روایت کرده اند، یکی از دانشمندان و روحانیون بزرگ مسیحیان به نام (بُرْیهَه) که او را جاثلیق (8) می گفتند؛ هفتاد سال در آئین مسیحیان بود، او در جستجوی اسلام و جویای حَقِّ و اسلام بود، زنی همراه او بود و سالیان دراز به او خدمتگذاری می کرد، بُرْیهَه، سستی آئین مسیحیت و سستی دلائل آن را از آن زن، مخفی می کرد، تا این که: آن زن از این جریان آگاه گردید، بُرْیهَه همچنان به پرس و جو و کندوکاو درباره اسلام پرداخت، و از رهبران و علما و صالحان اسلام، جویا می شد، و برای شناختن اندیشمندان اسلام کنجکاوی می کرد.

او در میان هر فرقه و گروهی وارد می شد، و گفتار و عقائد آن ها را بررسی می نمود، ولی چیزی از حَقِّ به دست نمی آورد، به آن ها می گفت: «اگر رهبران شما بر حق باشند، لازم بود که مقداری از حَقِّ نزد شما وجود داشته باشد.»

تا این که او در این راه جستجو، اوصاف شیعه و آوازه «هشام بن حکم» را شنید.

یونس بن عبدالرحمن (یکی از شاگردان امام صادق - علیه السلام -) می گوید: هشام گفت: روزی در کنار مغازه ام که در «باب الکرخ» قرار داشت، نشسته بودم، جمعی نزد من قرآن می آموختند، ناگاه دیدم گروهی از مسیحیان، که همراه «بُرْیهَه» بودند، بعضی از آن ها کشیش و بعضی در مقامات دیگر، در حدود صد نفر بودند، لباس های سیاه در تن داشتند، و کلاه های بُرُئُس (9) بر سرشان بود، بُرْیهَه «جاثلیق اکبر» نیز در میانشان بود آمدند و در اطراف مغازه من اجتماع کردند، برای بُرْیهَه، کرسی (صندلی مخصوص) گذاشتند، او بر آن نشست، اُسقف ها و رُهبانان، با کلاه های بُرُئُس که بر سر داشتند، برخاستند و بر عصاهای خود تکیه دادند.

بُرْیهَه گفت: در میان مسلمانان هیچ کس از افرادی که به "علم کلام" شهرت دارند، نبودند مگر این که من با آن ها درباره حَقَّانیت مسیحیت بحث و مناظره کرده ام، ولی چیزی را که با آن مرا محکوم کنند، در نزد آن ها نیافته ام، اکنون نزد تو آمده ام تا درباره حَقَّانیت اسلام با تو مناظره کنم.

سپس ماجرای مناظره هشام با بُرْیهَه، و پیروزی هشام را در ضمن گفتاری طولانی شرح داده آن گاه می گوید:

نصرانی‌ها پراکنده شدند، در حالی که با خود می‌گفتند: ای کاش ما با هشام و اصحاب او، روبرو نمی‌شدیم، و بُرِیهه پس از این مناظره، در حالی که بسیار غمگین و محزون بود به خانه اش بازگشت. زنی که در خانه او، خدمت می‌کرد به بُرِیهه گفت: «علّت چیست که تو را غمگین و پریشان می‌نگرم»

بُرِیهه ماجرای مناظره خود با هشام را برای زن، بیان کرد، و گفت: علّت غمگین بودن من همین است.

زن به بُرِیهه گفت: «وای بر تو، آیا می‌خواهی بر حق باشی یا بر باطل؟!»

بُرِیهه جواب داد: «می‌خواهم بر حق باشم».

زن گفت: هر جا که حق خود را یافتی، به همان جا میل کن، و از لجاجت بپرهیز، زیرا لجاجت، نوعی شگ است، و شگ، موضوع زشتی است و اهل شگ، در آتش دوزخند.

بُرِیهه، سخن زن را پذیرفت و تصمیم گرفت بامداد نزد هشام برود، بامداد نزد هشام رفت، دید هیچ‌کس از اصحاب هشام در نزدش نیستند، به هشام گفت: «ای هشام! آیا تو کسی را سراغ داری که رأی او را الگو قرار داده و از او پیروی کنی؟ و اطاعت او را دین خود بدانی».

هشام گفت: «آری ای بُرِیهه».

بُرِیهه، از اوصاف آن شخص، سؤال کرد.

هشام، اوصاف امام صادق - علیه السلام - را برای بُرِیهه، بیان کرد، بُرِیهه به امام - علیه السلام - اشتیاق پیدا کرد و همراه هشام، از عراق به مدینه مسافرت کردند، زن خدمت‌کار، نیز همراه بُرِیهه بود، آن‌ها تصمیم داشتند به حضور امام - علیه السلام - برسند، ولی در دالان خانه امام صادق - علیه السلام -، با موسی بن جعفر - علیه السلام - دیدار نمودند.

مطابق روایت «ثاقب المناقب» هشام بر او سلام کرد، بُرِیهه نیز سلام کرد، سپس آن‌ها علّت شرفیابی خود را به حضور امام، بیان کردند، امام کاظم - علیه السلام - در آن هنگام، کودک بود (و طبق روایت شیخ صدوق (ره) هشام، داستان بُرِیهه را برای حضرت کاظم نقل نمود).

گفتگوی جاثلیق با امام کاظم - علیه السلام - امام کاظم: ای بُرِیهه! تا چه اندازه به کتاب خودت (انجیل) آگاهی داری؟

بُرِیهه: من به کتاب خودم آگاهی دارم.

امام کاظم: تا چه اندازه به تأویل (معنای باطنی) آن اعتماد داری؟

بُرِیهه: به همان اندازه که به آگاهیم از آن، اعتماد دارم.

در این هنگام، امام کاظم - علیه السلام - به خواندن آیاتی از انجیل، آغاز کرد.

بُرِیهه (آن‌چنان مرعوب قرائت امام شد که) گفت: «حضرت مسیح - علیه السلام - انجیل را این چنین که شما می‌خوانید، تلاوت می‌کرد، این گونه قرائت را جز حضرت مسیح - علیه السلام -، هیچ‌کس نمی‌خواند»، آن‌گاه

بُرِیهه به امام کاظم - علیه السلام - عرض کرد: «إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مِنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ؛ مدّت پنجاه سال

بود که در جستجوی تو یا مثل تو بودم» سپس، بُرِیهه، همان دم مسلمان شد، زن خدمت‌کار او نیز مسلمان گردید، و در راه اسلام، استقامت نیکو نمودند، سپس هشام همراه بُرِیهه و آن زن، به محضر امام صادق - علیه السلام - رسیدند، و هشام ماجرای گفتگوی حضرت کاظم - علیه السلام - و بُرِیهه، و مسلمان شدن بُرِیهه و زن خدمت‌کار را به عرض امام صادق - علیه السلام - رسانید.

امام صادق - علیه السلام - فرمود: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ آن‌ها فرزندانی بودند که (از نظر

پاکی و کمال) بعضی، از بعضی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و دانا است» (آل عمران - آیه 34)

گفتگوی بُرِیهه با امام صادق - علیه السّلام - بُرِیهه: فدایت گردم، تورات و انجیل و کتاب‌های پیامبران - علیه السّلام - از کجا نزد شما آمده است؟

امام صادق: این کتاب‌ها، از جانب آن‌ها به ارث به ما رسیده است، ما همانند آن‌ها، آن کتاب‌ها را تلاوت می‌کنیم، و همانند آن‌ها می‌خوانیم، خداوند در زمین، حجتی را قرار نمی‌دهد، که هرگاه از او سؤال کنند، در پاسخ بگوید: «نمی‌دانم».

از آن پس، بُرِیهه ملازم امام صادق - علیه السّلام - و از یاران او گردید، تا این‌که در عصر امام صادق - علیه السّلام - از دنیا رفت، امام صادق - علیه السّلام - او را با دست خود غسل داد و کفن کرد و با دست خود، او را در میان قبر نهاد، و فرمود:

«هَذَا حَوَارِيٍّ مِنَ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْرِفُ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ این مرد، یکی از حواریون (یاران نزدیک) عیسی - علیه السّلام - است که حقّ خدا بر خویش را می‌شناسد»، بیشتر اصحاب امام صادق - علیه السّلام - آرزو می‌کردند که همچون بُرِیهه (دارای آن مقام عالی معنوی) باشند. (10)

زیر سایه رفتن مُحَرِّم مناظره امام کاظم (علیه السلام) با ابو یوسف مهدی عباسی سومین خلیفه عباسی، روزی در محضر امام موسی بن جعفر - علیه السلام - نشسته بود، ابویوسف (که از دانشمندان مخالف اهل بیت نبوت بود) در آن مجلس حضور داشت، به مهدی رو کرد و گفت: «اجازه می‌دهی سؤالهایی از موسی بن جعفر کنم که از پاسخ آنها درمانده شود؟»

مهدی عباسی: اجازه دادم.

ابویوسف به امام کاظم - علیه السلام - گفت: «اجازه می‌دهید سؤال کنم؟» امام علیه السلام: سؤال کن.

- کسی که در مراسم حجّ، احرام بسته، آیا زیر سایه رفتن برای او جایز است؟ - جایز نیست.

- اگر خیمه‌ای در زمین نصب کند و برای استراحت، زیر آن برود جایز است؟ - آری.

- بین این دو سایه چه فرقی است که در اولی جایز نیست ولی در دومی جایز است؟!

امام موسی کاظم - علیه السلام - به او فرمود: «در مسأله زنی که عادت ماهیانه داشته، آیا نمازهای آن ایام را باید قضا کند؟»

- نه.

- آیا روزه‌هایش که در آن ایام نگرفته باید قضا کند؟

- آری.

- به من بگو، بین این دو، چه فرق است که در مورد اولی (نماز) قضا لازم نیست ولی در مورد دومی (روزه) قضا لازم است؟

- دستور چنین آمده است.

- در مورد کسی که در احرام حج است نیز دستور چنان آمده است که گفته شد. ابویوسف از این پاسخ دندان شکن، شرمنده و خجالت زده شد. مهدی عباسی به او گفت: «می‌خواستی کاری کنی که موجب سرشکستگی

امام شود ولی نتوانستی.»

ابو یوسف گفت: «رَمَانِي بِحَجَرٍ دَامِغٍ یعنی: موسی بن جعفر با سنگِ خرد کننده مرا ترور کرد.» (11)

هدایت شدن کنیز هارون

مناظره امام کاظم (علیه السلام) و کنیز هارون هارون، امام کاظم - علیه السلام - را به زندان طویل المده محکوم کرد و علاوه بر این خواست تا آن حضرت را تحت فشار روحی شدید قرار دهد و حضرت را در انتظار مردم گناه کار جلوه دهد. لذا کنیزی بسیار خوش سیما و زیبارو را نزد امام موسی بن جعفر - علیه السلام - فرستاد تا بلکه امام کاظم - علیه السلام - که سالها از همسران خود دور است دستی به سوی کنیز دراز کند و هارون با این بهانه امام را بکوبد.

چون کنیز روانه زندان شد امام - علیه السلام - پرسید: این زن کیست؟
فرستاده هارون: کنیزی است که هارون آن را از باب هدیه برای خدمت به شما فرستاده است.
امام کاظم - علیه السلام - : «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تُفَرِّحُونَ» من احتیاجی به این زن و امثال او ندارم.
هارون: ما با اختیار او و به رضای وی او را حبس نکرده‌ایم. جاریه باید در کنار تو بماند.
زندان ماند و کنیزک زیبا رو و امام موسی بن جعفر - علیه السلام - و صدها چشم جاسوس که از روزنه‌ها امام را تحت نظر داشتند.

مدتی گذشت ناگهان جاریه را دیدند که سر به سجده گذارد و ناله و شیون می‌کند و فریاد می‌زند: «سُبُّوحٌ،
قدوس».

هارون: بروید کنیز را نزد من آورید.

چون کنیز را آوردند دیدند که بدنش می‌لرزد و نظر به آسمان می‌کند.

هارون: ای کنیز! ترا چه شده است؟!

کنیز: من امر عجیبی دیدم. وقتی که مرا در زندان گذاشتند و رفتند. هر چه دلربائی کردم تا حضرت را متوجه خود سازم مؤثر واقع نشد و امام - علیه السلام - دائماً مشغول نماز بود و چون از نماز فارغ شد مشغول به ذکر می‌شد.

عاقبت الامر با ادب جلو رفتم و گفتم: آقا جان! مرا به خدمت شما فرستاده‌اند. آیا حاجتی داری تا برآورده سازم؟
امام - علیه السلام - فقط اشاره به آسمان کرد و فرمود: تا اینها هستند نیازی به تو ندارم.

به آسمان نگاه کردم. باغی دیدم که نظیر آن را ندیده بودم. باغی پر درخت که اول و آخرش دیده نمی‌شد. باغی مفروش با فرشهای زیبا و حریر، و جاریه‌ها و زنانی را دیدم که در خوشی سیمایی و خوش لباسی نظیر نداشتند. کنیزکانی دیدم که لباس حریر بر تن داشتند و تاجهایی از یاقوت به سر. در دست آنان ظرفهای بلورین و دستمالهای لطیف دیدم و از هر رنگی غذا حاضر بود.

زنان زیبا رو به من گفتند: ای کنیز ناپاک! از نزد مولای ما دور شو.

من از مشاهده آن همه زیبایی بی‌اختیار به سجده افتادم و مدهوش شدم تا اینکه خادم تو آمد و مرا نزد تو آورد.

هارون: نه! شاید تو به سجده رفته‌ای و خواب دیده‌ای.
 جاریه: نه به خدا قسم. پیش از سجده این‌ها را دیدم و برای آن به سجده رفتم. هارون با عصبانیت فریاد زد:
 ببرید این زن ناپاک را و زندانی کنید تا کسی این حرف‌ها را نشنود.
 کنیز از آن پس دائماً مشغول به نماز بود و زبان به ذکر خداوند می‌گرداند.
 شخصی از او پرسید: چرا همیشه به نماز و عبادت و ذکر مشغولی؟
 کنیز: عبد صالح را این گونه دیدم که همیشه در عبادت خدا بود.
 - عبد صالح کیست؟
 کنیز: مدتی که در زندان کنار امام کاظم - علیه السلام - ، بودم شنیدم که زنان زیبا روی آسمانی به آن حضرت -
 علیه السلام - عبد صالح می‌گفتند. (12)

پی نوشت ها:

- (1) - اقتباس از احتجاج طبرسی، ج 2، ص 340 - 338، نشر اسوه.
- (1) . طبقات ارث:
- کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی از میت ارث می‌برند به سه گروه (طبقه) تقسیم می‌شوند:
- گروه اول: 1- پدر و مادر 2- فرزندان
- گروه دوم: 1- جدّ و جدّه 2- برادر و خواهر
- گروه سوم: 1- عمو و عمه 2- دایی و خاله
- نکته: با وجود گروه اول، گروه دوم و سوم ارث نمی‌برند، حتی اگر یک نفر از آنها زنده باشد، و با وجود گروه دوم چیزی به گروه سوم نمی‌رسد. (تحریرالوسیله، جلد3، کتاب الارث، ص378).
- (2) . منهاج الولا، علی بن ابراهیم القرنی، ص490.
- (4) . سوره بقره، آیه 219.
- (5) . علی بن یقطین از اصحاب امام کاظم - علیه السلام - بود که موفق شده بود اعتماد دستگاه حکومت عباسی را به خود جلب کند و بر اساس دستورات امام - علیه السلام - از این طریق در خدمت به شیعیان بکوشد.
- (6) . گویا مقصود وی این بود که به حکم قرابتی که میان بنی عباس و بنی هاشم هست، علم و دانش امام کاظم - علیه السلام - برای مهدی نیز موجب افتخار است.
- (7) . علی بن یقطین از مذهب خود تقیه می‌کرد و مهدی عباسی با این جمله به او فهماند من به مذهب واقعی تو یعنی تشیع پی بردم. کلینی، الفروغ من الکافی، ج 6، ص 406.
- (8) - "جاثلیق": شخصیت بزرگ مسیحیان است، که بعد از او در درجه، "مطران"، و بعد از او اُسُقُف، و بعد از او "قسّیس" است.
- (9) - بُرنس: کلاه های درازی که روحانیون مسیحی، بر سر می‌گذارند.
- (10) - انوار البهیة، ص 189 تا 192.

- (11) . عيون أخبار الرضا - عليه السلام - ، ج 1، ص 78.
- (12) . مناقب، این شهر آشوب، ج 3، ص 315، طبع نجف.